

صحت امر آمر با فرض علم به انتفاء شرط آن

خلاصه جلسه گذشته

بحث ما درباره جواز امر آمر با علم او به انتفاء شرط بود. بیان کردیم عمده بحثی که اینجا وجود دارد تحلیل محل نزاع بود و فرض این است که ما درباره جواز امر در فضایی که آمر علم به انتفاء شرط دارد بحث می‌کنیم و مسلم است که این جواز، جواز تکلیفی نیست که یک مسأله فقهی است و ربطی به علم اصول ندارد و مسلم است که بحث از امکان ذاتی نیست یعنی بحث از اینکه چنین امری، امکان ذاتی دارد زیرا این سازگار با فلسفه است که با کشف واقعیات کار می‌کند بحث از اینکه این واقعیات به حسب متن واقع ممکن یا واجب یا ممتنع است یا وجوب غیری یا امتناع غیری دارد که اینها کارهای فلسفی است. در علم اصول بحث فقهی نمی‌خواهیم بکنیم که یجوز در عنوان مسأله را بخواهیم سر جواز به معنای اباحه و از طرف دیگر در اصول بحث فلسفی نمی‌خواهیم بکنیم که عنوان مسأله را به امکان برگردانیم. در علم اصول، مسأله می‌خواهد مقدمه استنباط حکم الله باشد و واقع خارجی را تحلیل کنیم که آیا چنین چیزی در خارج امکان دارد واقع شود و حکم الهی را استنباط کرد؛ این یک طرف مسأله است.

توجیه عنوان مسأله مورد بحث و بررسی محذورات موجود در آن

طرف دیگر مسأله این است که اکثر علمای عامه فتوا به جواز دادند برخلاف علمای خاصه که فتوا به استحاله دادند. علمای عامه که فتوا به جواز دادند با چنین مشکلی روبرو هستند که اگر امر آمر با علم به انتفاء شرط امر جایز است استحاله تحقق مشروط بدون شرط واضح است استحاله تحقق معلول بلا عله خیلی واضح است و نمی‌شود فتوای آنها را حمل بر یک امر بدیهی البطلان کرد و گفت که وقتی اینها فتوا می‌دهند امر آمر با علم او به انتفاء شرط جایز است یک امر مستحیلی را جایز کردند، بنابراین بعضی‌ها گفته‌اند به این قرینه معلوم می‌شود که دعوا سر امکان ذاتی است. به قرینه اینکه آنها نمی‌توانند یک امر بدیهی البطلانی را نظر بدهند و بگویند «یجوز مشروط بدون شرط و یجوز معلول بلا عله». پس برای اینکه بگوییم در واقع آنها یک امر بدیهی البطلانی را فتوا

نداند پس جواز را بر سر امکان می‌بریم و امکان را هم به معنای امکان ذاتی بگیریم. آن موقع کسانی که می‌گویند امر امر با علم به انتفاء شرط جایز است به معنای امکان ذاتی است ولی واقع نیست زیرا امتناع بالغیر دارد. ذاتا امکان ذاتی دارد و بالغیر که نگاه کنید امتناع بالغیر دارد.

بین این دو مسأله خواستند این جوری جمع کنند یعنی بدیهی البطلان است امر با انتفاء شرطش امر کند و امکان ندارد ولی کدام امکان را ندارد امکان وقوعی ندارد از باب امتناع بالغیر و آنانی که قائل به جواز هستند امکان ذاتی را بیان می‌کنند، لذا عده‌ای از اصولیین با این قرائن خواستند بحث را سر امکان ذاتی ببرند و عده‌ای دیگر از علما که در رأس آنان مرحوم آخوند است قائل هستند چنین مطلبی درست نیست زیرا بحث ما در اصول مسأله امکان ذاتی نیست و اگر هم در اصول بحث ما سر امکان ذاتی می‌رفت باز در این مسأله با قید علم امر، لغو است. بحث در مورد جواز امر امر با علم او به انتفاء شرط است وقتی مسأله دخالت علم امر مطرح است معلوم است که بحث در مسأله، در مورد امکان ذاتی نیست، زیرا امکان ذاتی ربطی به علم امر ندارد.

بنابراین از یک طرف یک مشکلی داریم به نام بطلان چنین امری که استحاله آن خیلی روشن است از باب امتناع بالغیر و فتوای اکثر علمای مخالف ما و عامه به جواز که از درون آن امکان ذاتی استخراج می‌شود که بتوان با آنان بحث کرد و از این طرف این مشکل را داریم که امکان ذاتی سازگار با علم اصول نیست و علم امر در عنوان بحث لغو می‌شود.

نظر مرحوم آخوند در توجیه عنوان مسأله

مرحوم آخوند در کفایه و تلامذه ایشان مانند محقق خوئی و محقق نائینی و تلامذه تلامذه ایشان مانند حضرت امام و محقق خوئی چطور خواستند محل نزاع را تحریر کنند.

مرحوم آخوند در کفایه با همین مقدماتی که بیان کردیم یک نکته‌ای را تاکید می‌کند و بعد مسأله را جمع می‌کند. مرحوم آخوند می‌فرماید: در عنوان مسأله «لایجوز امر امر مع علمه بانتفاء شرطه»، ضمیر شرطه به کجا برمی‌گردد؟ این ضمیر ظاهر در این است که به امر برمی‌گردد هر چند بعضی‌ها سعی کردند این ضمیر را به ماموربه برگردانند. این خلاف ظاهر است زیر ماموربه در عبارت ذکر نشده است بلکه آنچه که ذکر شده است امر و امر است ولی بعضی‌ها گفته‌اند که وقتی امر آمده است ماموربه هم در قوه ذکر است.

اگر ضمیر به امر برگردد عنوان، علم آمر به انتفاء شرط امر است که شرط امر شرط وجوب است وقتی شرط امر یعنی شرط وجوب منتفی شود امر منتفی می‌شود و این محذوراتی که بیان کردیم لازم می‌آید که انتفاء مشروط با انتفاء شرط است و انتفاء معلول به انتفاء شرط که از اجزاء علت تامه است واضح است. حال که ضمیر «شرطه» به امر خورد اگر انتفاء شرط امر، منجر به انتفاء امر است و این انتفاء خیلی روشن و واضح است ما یک پیشنهاد داریم که شما مجبور نشوید سر امکان ذاتی بحث کنید تا اشکال شود که امکان ذاتی بحث فلسفی است و خارج از اصول است. پیشنهاد مرحوم آخوند این است که از صناعت استخدام استفاده کنید و مرجع ضمیر را یک طور معنا کنید و خود ضمیر را به گونه دیگر معنا کنید. در جای خودش بیان شده است که حکم شرعی چهار مرتبه دارد: مرتبه اقتضاء، مرتبه انشاء، مرتبه فعلیت و مرتبه تنجز.

مرتبه اقتضاء ملاک را کاری نداریم. حکم شرعی وجوب حج یک ملاکی لازم الاستیفائی دارد که آن ملاک اقتضای تکلیف دارد. بعد از مرحله ملاک لازم الاستیفاء که اقتضا وجوب کرد مولا وجوب حج را انشا می‌کند و «الله علی الناس حج البیت من استطاع الیه سبیلاً» این مرحله انشاء است. مرحله فعلیت مرحله‌ای است که حکم باید اجراء شود. زنده شدن حکم و اینکه حکم باعث باشد و اینکه مکلف منجز و منبعث از حکم شود متوقف بر این است که موضوع آن درست شود. موضوع حکم مستطیع است. اگر مستطیع پیدا شد این حکم زنده و فعلی می‌شود. پس با آمدن استطاعت حکم انشائی حج البیت، یک حکم زنده و قابل اجرا می‌شود و مکلف هم امتثال می‌کند، والا مرحوم آخوند در کفایه گفته علم به حکم انشائی، حکم را زنده نمی‌کند لذا کسی که علم به حکم انشائی پیدا کرده است ولی نمی‌تواند به خود حرکت بدهد که برود دنبال مؤمن ولی اگر علم به یک حکم فعلی پیدا کرد یا باید عمل کند و یا باید یک اصل یا تعمیمی از سوی شارع برای خود داشته باشد.

«مولا اقیموا الصلاه» دارد که انشاء است اگر مکلف دارای شرایط تکلیف در وقت صلوات پیدا شد آن موقع این حکم فعلی است و اگر این حکم بود ولی در وقت اجراء، مکلف عقل خود را از دست داد یا در حالت کُما یا اغماء رفت این حکم برای او فعلی نیست و محرکیت ندارد.

حکم یا در مرحله انشاء است یا مرحله فعلیت و بعد از فعلیت حکم یک مرحله تنجز و استحقاق عقوبت بر مخالفت یا مثبت بر اطاعت دارد. مرحوم آخوند می‌گوید فعلاً کاری با مرحله اقتضاء و تنجز نداریم بلکه ما در مسأله می‌خواهیم بگوییم که چه اشکالی دارد که امر که مرجع ضمیر «شرطه» است امر انشایی است و خود ضمیر را به مرحله فعلیت بزیم و عنوان این گونه معنا می‌شود که آیا جایز امر انشایی آمر با علم او به انتفاء شرط فعلیت

آن امر؟ دو محذوری که داشتیم حل شد. امر انشاء بکند ولو می داند در ظرف فعلیت، شرط فعلیت امر منتفی است.

اگر ضمیر و مرجع یک چیز را بگویند خواه انشائی باشد یا فعلی استحاله دارد یعنی نمی توان گفت: «یجوز امر الانشائی مع علم الأمر بانتفاء شرطه ای شرط امر انشائی» از باب امتناع بالغیر و نمی توان گفت: «یجوز امر الفعلی من الأمر مع علمه بانتفاء شرط امر الفعلی» زیرا امتناع بالغیر دارد. اگر امر فعلی شرطی دارد با انتفاء آن شرط، امر فعلی منتفی است که این انتفاء مشروط به انتفاء شرطه و انتفاء معلول به انتفاء علت و کسی نمی تواند چنین چیزی بگوید ولی اگر مرجع ضمیر را به امر انشائی زدیم و از خود ضمیر امر فعلی را اراده کردیم معنا درست می شود. امر می خواهد دستور بدهد و می داند این دستور یک شرطی دارد که در ظرف فعلیت آن شرط منتفی است مثلاً مولا می گوید من استطاع الیه سبیلاً ولی این مکلف استطاعت پیدا نمی کند. آیا امر می تواند امر انشائی کند به کسی که می داند این مکلف شرط فعلیت را ندارد؟ بله و هیچ اشکالی ندارد.

امر می تواند امر کند در حالیکه می داند زمان اجراء که رسید این دستور شرط خود را از دست می دهد مثلاً نسخ می شود هیچ اشکالی ندارد.

اگر این طوری شد آن موقع در واقع این اشاره دارد به قانون دیگری که نزد عقلاء زیاد اتفاق می افتد که آن انشا امر به دواعی غیر بعث است در شرع نیز همین گونه است. مولا انشا امر می کند ولی داعی او از انشا امر این نیست که مکلف برود انجام بدهد. مثل اوامر امتحانی. در اوامر امتحانیه وقتی مولا امر می کند داعی او این نیست که این انشاء امر به مرحله اجراء در آید. وقتی به حضرت ابراهیم دستور به ذبح اسماعیل داده میشود این امر امتحانی است و قرار نیست اجرائی و عملیاتی شود بلکه به داعی امتحان امر می کند و این عقلائی هم هست کما اینکه در بحث اوامر خوانیدم که گاهی اوقات این امر به داعی تعجیز و گاهی اوقات به داعی تهدید است مانند اعملوا ماشئتم و این عقلائی است که مولا انشا کند و به داعی بعث نباشد، لذا می داند در ظرف عمل این دستور عملیاتی نمیشود و انجام نمی شود ولی داعی دیگری از این امر دارد و اگر این گونه شد من آخوند نیز قائل به جواز هستم. اول که قائل به عدم جواز بودم در فضایی بود که استخدام در کار نبود و مرجع ضمیر و ضمیر یک معنا داشت و استحاله چنین امری معلوم بود ولی الان که استخدام است قائل به جواز می شوم.

یک اشکالی در پایان وارد می کند. مرحوم آخوند می فرماید اگر چنین امری را قائل شد به این حقیقتاً امر گفته نمی شود که در بحث اوامر بحث کردیم گفتیم صیغه افعال وضع شده است برای نسبت طلبیه یا برای نسبت بعثیه و

صیغه افعال همیشه در هر موردی که به کار برود معنای خودش را دارد. نسبت طلبیه یعنی اینکه بین امر و ماموریه و مامور یک نسبی وجود دارد یا علی التحقیق نسبت بعثیه است. قدماء می‌گفتند امر، طلب وجود است و نهی، طلب عدم است. متاخرین گفتند که امر بعث است و نهی زجر است نسبت بعثیه در امر و نسب زجریه در نهی است.

مرحوم آخوند می‌فرمایند در جای خودش بحث شده است که این صیغه افعال در معنای خودش به کار می‌رود. موضوع له «صلّ واعطوا و اعملوا» هیچ تفاوتی ندارد صلّ واعطوا و اعملوا در نسبت به کار رفته اند تفاوت صلّ که ظهور در وجوب پیدا می‌کند با واعطوا که ظهور در وجوب ندارد با اعملوا که ظهور در وجوب ندارد این است که در فاعطوا مولا تکلیف به مکلف نکرده است بلکه می‌خواهد مکلف بفهمد که ناتوان است در اعملوا مولا تکلیف نکرده است بلکه گفته است اگر جرأت داری انجام بده. مرحوم آخوند می‌گوید نسبت طلبیه در صلّ و فاعطوا و اعملوا یکی است ولی اختلاف در داعی است. در یکی لفظ در معنای خودش استعمال می‌شود به داعی بعث مانند اقیموا الصلاه و حج البیت و در دیگری لفظ در معنای خودش استعمال می‌شود به داعی تهدید و دیگری دلفظ در معنای خود استعمال می‌شود به داعی تهدید و دواعی متفاوت است والا لفظ معنای خودش به کار می‌رود وقتی دواعی مختلف است آنچه که حقیقتا امر است آن است که به داعی بعث استعمال شود و به آن امر می‌گویند و ظاهر در وجوب می‌گویند و بحث و انشا و فعلیت را برای آن به کار می‌بریم.

مرحوم آخوند می‌فرماید این صیغه افعال که در معنای خودش استعمال می‌شود به داعی بعث، حقیقتا امر و بعث است ولی اگر یک صیغه افعلی به این داعی به کار نرفته است حقیقتا امر نیست. مرحوم آخوند در کفایه خیلی از این مطلب استفاده کرده است حتی در صیغه استفهام، مشهور قائل بودند یک استفهام انکاری و یک استفهام فلان داریم. مرحوم آخوند می‌گوید معانی مختلف در کار نیست و صیغه استفهام و همزه استفهام یک معنا بیشتر ندارد و اسم آن را استفهام انشایی می‌گذاریم. اگر این استفهام انشایی به داعی استفهام باشد حقیقتا استفهام است و اگر این استفهام انشایی به داعی استفهام نباشد و خدا می‌خواهد از حضرت موسی سوال کند با موسی صحبت کند. «ما تلک بیمینک یا موسی» در این سوال ما در معنای خودش استعمال شده است ولی نه به داعی استفهام که رفع جهل از سائل کند بلکه سائل می‌داند جریان چیست بلکه می‌خواهد به موسی ابراز محبت کند و می‌خواهد به موسی بگوید الان بنشین چند جمله صحبت کنیم. پس وقتی داعی بعث باشد امر حقیقی است و وقتی داعی استفهام باشد حقیقتا استفهام است.

مرحوم آخوند می‌فرماید اگر کسی این گونه مسأله را تحلیل کرد امر انشائی آمر با علم آمر به انتفاء شرط فعلی، این امری که آمر انشاء می‌کند امر امتحانی می‌شود و به داعی امتحان است. امر به داعی امتحان امر نیست زیرا امری که به داعی بعث باشد امر است ولی عیبی ندارد به قرینه تطبیق امر بر چنین امری که داعی غیر بعث دارد اشکالی ندارد یعنی تا اینجا هم سیر خودش را طی می‌کند.

به انشا امر حقیقتاً امر نمی‌گویند مخصوصاً وقتی دواعی مختلف دارد و امری که داعی بعث دارد و محرک است امر است لذا محقق خراسانی خیلی مرتب به اشراف به مبانی خودش خواسته این مسأله را یک طوری جمع کند و بعد بگوید من جوازی هستم و گفته یجوز امر آمر مع علمه به انتفاء شرط فعلیته.

این فرمایش مرحوم آخوند توجیه خوبی است برای عنوان بحث و توجیه خوبی است برای فتوای مخالفین و توجیه خوبی است برای فتوای موافقین و نزاع را برطرف کرده است و با این حرف هم تکلیف موافقین حل می‌شود و هم تکلیف مخالفین درست می‌شود. کسانی که موافق هستند حرف مرحوم آخوند را می‌زند و از استخدام استفاده کرده است و کسانی که مخالف هستند ضمیر و مرجع را یک چیز می‌گیرند و اگر ضمیر به انشا برگردد امر انشایی با انتفاء شرطش واضح البطلان است و امر فعلی با انتفاء شرطش واضح البطلان است و یک جمع بندی مرحوم آخوند انجام داده است تا هم فتوای علمای شیعه استخراج شود که می‌گویند واضح البطلان است و هم فتوای مخالفین از حالت وضوح بطلان خارج شود.

ما باید این فرمایش مرحوم آخوند بررسی کنیم تا مشخص شود برای ما که فعلیت و انشاء را آن طور معنا نکردیم چه می‌شود و برای کسانی هم که فعلیت و انشا را این طوری معنا می‌کنند قابل دفاع است یا نیست؟ که ان شاء الله فردا این را بررسی کنیم.